جلسه 583

چهارشنبه 25/12/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مرحوم آخوند فرمودند: فعل متجری به قبیح نیست. اولا ادعای وجدان کردند، به ضرورت وجدان قطع به قبح فعل از عناوین مقبحه نیست.

این ادعای وجدان جوابش ادعایی است مقابل آن که ما وجدانمان شهادت می دهد به قبح فعل متجری به. کسی که عدو مولا را می کشد ولی به تخیل اینکه او ابن مولا هست، بالوجدان این فعلش فعل قبیحی است یعنی قتل عدو مولا به اعتقاد أنه ابن المولی قبیح است به این عنوان ثانوی، و وجدان درک می کند لزوم اجتناب از این فعل را. یا مردی با زوجه خودش نزدیکی می کند به اعتقاد اینکه این زوجه اجنبیه است، بلااشکال عقلاء این کار را تقبیح می کنند. نه اینکه صرفا بگویند تو آدم بدی هستی. نه اینکه صرفا بگویند نیت تو بد بود. نخیر، این کار را نباید می کردی، این کار تو زشت بود، نزدیکی با زنی به اعتقاد أنها اجنبیة این کار کاری است که نباید انجام بشود.

پس اینکه مرحوم آخوند نه تنها ادعای وجدان کرده است، وجان عدم قبح فعل متجری به، بلکه ادعای ضرورت کرده است، این کاملا ناتمام است.

بعد مرحوم آخوند ادعا کرد که چون اراده تعلق نمی گیرد مثلا به شرب مقطوع الخمریة. اراده تعلق می گیرد به شرب خمر. پس نمی تواند شرب مقطوع الخمریة این عنوان عنوان صادر بالاختیار باشد. چون نمی تواند صادر بالاختیار باشد فعلی که صادر بالاختیار نیست نمی تواند منشأ حسن و قبح بشود. این بیان دوم مرحوم آخوند است.

این بیان نقض شده است به مثل اینکه انشان قصد می کند انجام یک فعلی را و ملتفت هست که این فعل یک لازمی دارد، مثلا شخصی می خواهد مطالعه کند برق می خواهد روشن کند، اما اگر برق روشن کند می داند که در آن طرف دیگر خانه شخصی دستش رو به سیم لخت برق زده دارد برق را تعمیر می کند. اگر این آقا کنترل برق را روشن کند ولو قصدش قتل آن مؤمن نیست اما می داند که لازم این کار قتل آن مؤمن است، برق آن مؤمن را می گیرد و او را می کشد. پس لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که بگوئیم این قتل لم یصدر باختیاره. چرا؟ برای اینکه این آقا لم یکن قصده قتل ذلک المؤمن وإنما قصد روشن کردن برق را مقدمة برای مطالعه. واین قابل التزام نیست. مرحوم آخوند فرمود برای اینکه فعلی ارادی واختیاری باشد باید اراده به همین عنوان تعلق بگیرد. وچون من اراده ام تعلق نگرفته به شرب مقطوع الخمریة، پس عنوان شرب مقطوع الخمریة عنوان ارادی واختیاری نیست، پس نمی تواند این عنوان منشأ قبح بشود. متجزی قصد شرب الخمر ولم بقصد شرب مقطوع الخمریة، چون عادة انسان اراده می کند واقع را نه عنوان مقطوع الخمریة را. قصد می کند واقع شرب الخمر را. واقع شرب الخمر که محقق نشده است، عنوان شرب مقطوع الخمریة هم که متعلق اراده وقصد نبوده است. پس چطور می تواند این منشأ قبح فعل بشود؟

می گوئیم جناب آخوند! اگر بنا باشد که شرط اختیاری بودن فعل این باشد که متعلق قصد باشد این عنوان فعل، من بخواهم این عنوان را ایجاد کنم، در این مثال که من نمی خواهم قتل مؤمن را ایجاد کنم، خدا کند آن مؤمن کشته نشود، مگر من با او مشکل خاصی دارم، اما من الان می خواهم مطالعه کنم برق خاموش است، کلید برق را می زنم کنترل برق را روشن می کنم تا مطالعه کنم. أنا قصدت تشغیل الکهرباء، أنا قصدت ایجاد الضوء لغرض المطالعة ولی می دانم که در گوشه خدانه شخص مؤمنی دستش را به سیم لختی زده که اگر برق روشن بشود او دچار برق گرفتگی می شود از بین می رود.

مرحوم آخوند عدم التفات را به عنوان وجه سوم کرده است. فرموده: لایکون عنوان شرب مقطوع الخمریة متعلقا للقصد، بل لایکون ملتفتا الیه غالبا. او را به عنوان بل ذکر کرد، اضراب کرد. یعنی فعلا بحث التفات نیست، بلکه ولو ملتفت هم باشد، اما چون متعلق قصد و اراده نیست مرحوم آخوند می گوید شرب مقطوع الخمریة متعلق قصد و اراده نیست پس اختیاری نیست.

می گوئیم ملتفت که باشد باز می گوئید متعلق قصد نیست؟ مرحوم آخوند می گوید بله، چون ارادی بودن فعل تنها به التفات نیست، انسان به خیلی از چیزها ملتفت هست این که نمی شود فعل ارادی. فعل ارادی آن است که متعلق اراده باشد متعلق قصد باشد، وشما در تجری حساب کنید این آقا قصد شرب خمر دارد قصد شرب مقطوع الخمریه که ندارد. پس عنوان شرب مقطوع الخمریة اختیاری نیست، پس نمی تواند منشأ قبح فعل بشود.

می گوئیم آیا عنوان قتل مؤمن در این مثال متعلق قصد و اراده است؟ ابدا، متعلق قصد و اراده نیست. ملتفت هستم به اینکه یترتب علی فعلی قتل المؤمن، اما من اراده نداشتم که آن قتل مؤمن محقق بشود. آیا می شود ملتزم شد که قتل مؤمن از من صادر نشده است؟ قابل التزام نیست.

اشکال سومی که مرحوم آخوند گرفت این بود که: بل لایکون ملتفتا الیه غالبا، غالبا انسان به قطعش التفات ندارد. این هم وجه سومی که ذکر کرد.

بعد یک مطلبی را راجع به مثال تجری در شبهه موضوعیه مثل شرب الماء باعتقاد أنه خمر گفت که لم یصدر منه فعل اختیاری اصلا، چون ما قصد وهو شرب الخمر لم یقع، وما وقع وهو شرب الماء لم یقصد.

به این مطلب مرحوم آخوند که گفت بل لایکون ملتفتا الیه غالبا، عنوان مقطوع الخمریة و مقطوع الحرمة غالبا مورد غفلت هست پس نمی تواند ارادی باشد، چون شرط اراده التفات است. راجع به این مطلب اولا عرض کنم: در مورد عنوان مقطوع الخمریة و مقطوع الحرمة التفات اجمالی هست، التفات تفصیلی چه بسا نباشد، چون التفات انسان به اشیاء به سبب قطع است، والتفات به خود قطع التفات بالذات است. انسان التفات دارد به بقیه اشیاء بالتبع یعنی به سبب قطع، التفات به خود قطع که بالذات است. انسان نسبت به قطع خودش التفات ارتکازی و اجمالی دارد ولو تفصیلا منظور نظرش نباشد.

حالا آقایان یک بیانی دارند می گویند که چون قطع حاضر است لدی النفس به علم حضوری، علم حضوری دارد انسان به قطع خودش، مگر می شود چیزی که به او علم حضوری دارید مغفول عنه باشد حتی ارتکازا؟

این بیان را ما قبول نداریم، ما می گوئیم ممکن است چیزهایی در نفس ما باشند که حاضر باشد لدی النفس مثل صفات نفس، اما انسان به آن ملتفت نباشد حتی ارتکازا. ضمیر ناخودآگاه که روانشناس ها می گویند انسان ارتکازا هم به آن ملتفت نیست، غفلت دارد از ضمیر ناخودآگاه خودش. برخی از صفات نفس است که انسان تا مدتها اطلاع ندارد، مدتها شب جمعه که می شد دعای کمیل می خواند، ایام عید شد مانده قم در حجره، رفقایش رفته اند مسافرت، می یند حال دعی کمیل خواندن ندارد، می گوید عجب این همه سال دعای کمیل خواندیم ریاءا برای اینکه دوستانمان نگویند که این اهل دعا نیست، از دوستانمان عقب نیفتیم، امشب فهمید که انگیزه برای آن عبادتها ریاء بوده است. حسد گاهی خیلی ها ملتفت نیستند که از بیماری حسد رنج می برند، إن الله یعذب ستة بستة والفقهاء بالحسد، خب این دیگر فرق نمی کند دانشمندان فقهاء یا غیر فقهاء مدتها اطلاع ندارد بعد متوجه می شود در بزنگاه که حاضر نیست اعتراف کند به علمیت رفیقش چون احساس رقابت می کند با او. می گوید بله آن وقتی که ما درس مرحوم استاد می رفتیم اشکال می کردیم ایشان اشکال های ما را متوجه می شد. مدتهاست حسادت در درونش هست خبر ندارد. پس اینطور نیست که علم حضوری مساوی باشد با التفات. اما قطع عین التفات است. قطع التفات است، التفات الی الاشیاء بسبب القطع است فکیف یکون القطع الذی هو الالتفات مغفولا عنه؟ التفات مورد التفات نیست این می شود؟ امکان ندارد. پس همین مقدار التفات اجمالی کافی است در اینکه منشأ قبح فعل و اختیاری بودن فعل بشود.

اصلا یک نکته ای عرض کنم: التفات منشأ حسن وقبح هست، این را قبول داریم، اما منشأ اختیاری بودن نیست، این اشتباه است که مرحوم آخوند و من تبعه برای اینکه اثبات کنند عنوان شضرب مقطوع الخمریة لم یصدر عن اختیار، می گویند چون التفات به این عنوان ندارد این شخص.

آنوقت در جواب مثل محقق اصفهانی وبزرگان دیگر مثل مرحوم نائینی وآقای خوئی می گویند نه، قطع مورد التفات اجمالی وارتکازی هست. آقا! اگر شما می خواهید بگوئید چون قطع مورد التفات اجمالی هست پس می تواند منشأ قبح باشد، این کلام متینی است، اما شما مخصوصا محقق اصفهانی تصریح می کنید که شرط اختیاری بودن فعل التفات است، این درست نیست. شرط عمدی بودن فعل التفات است نه اختیاری بودن. در موارد قتل خطائی قتل اختیاری نیست؟ تیر زد به گنجشک بخورد اما خورد به انسان که در روایت داریم، خب این را به عنوان قتل اختیاری مطرح کرده اند منتهی قتل خطاء محض که دیته علی العاقلة. اما نه اینکه این قتل لم یصدر باختیار المکلف. بالاخره این مکلف خودش تیر انداخت به سمت گنجشک. خب گنجشک جا خالی داد خورد به یک انسان. این صدر باختیاره فقط لم یصدر بتعمد منه، ولذا من قتل مؤمنا خطأ فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة، کفاره باید بدهد و بر عاقله اش دیه هست. اما کسی که پایش بلغزد و بیفتد روی یک انسان و او کشته بشود نمی گویند قتل، می گوید من نکشتم او را، ایستاده بودم در کنار خیابان زلزله آمد من لغزیدم افتادم روی او و او از بین رفت. قضاء وقدر بود من او را نکشتم. پس التفات شرط اختیار نیست.

حالا نتیجه در بحث ما ندارد، چون بالاخره آن چیزی که منشأ قبح فعل متجری به است مسلم باید مورد التفات بلکه مورد التفات علمی باشد التفات احتمالی هم کافی نیست.

اما مهم همان جواب است که التفات به عنوان قطع در ارتکاز هر قاطعی هست.

مرحوم نائینی یک نقضی کرده به این اشکال سوم مرحوم آخوند،که ما معتقدیم جا داشت که این نقض را گسترده تر مطرح می کرد و به تمام ادله مرحوم آخوند متوجه می کرد. نقض مرحوم نائینی این است که می گوید جناب آخوند شمائی که اسینجا اینجور صحبت می کنید که بل لایکون ملتفتا الیه غالبا، در بحث قطع موضوعی چه جور می شود که قبول دارید که می شود قطع موضوع باشد برای تکلیف؟ لاتشرب مقطوع الخمریة، خودتان قبول دارید. لاترتکب مقطوع الحرمة الانشائیة. تصریح می کند مرحوم آخوند می گوید قطع به حکم انشائی می تواند موضوع باشد برای فعلیت حکم. یعنی اراده مولا تعلق گرفته است به اینکه مکلف اجتناب کند از مقطوع الحرمة. خب چه جور می شود؟ شمائی که می گوئید لایکون ملتفتا الیه غالبا چه جور می شود قطع موضوعی را قبول دارید؟ مگر می شود انسان قطع موضوعی را قبول داشته باشد بعد بگوید غالبا قطع مورد غفلت است مورد التفات نیست. خب اگر قطع مورد التفات نیست موضوع تکلیف را انسان به آن ملتفت نشود چه فائده ای دارد؟ می گویند هر وقت این کبوتر در دلش فلان مطلب خطور کرد شما واجب است صدقه بدهید. خب ما چه می دانیم در دل این کبوتر این مطلب خطور کرده است یا نه. وقتی موضوع موضوعی است که غالبا مورد غفلت است مگر می شود حکم بر او جعل کنند. حکم برای این است که انسان ملتفت شود به موضوعش، موضوع حکم را که ملتفت شدیم علم به حکم پیدا می کنیم این حکم باعثیت وزاجریت دارد. خب موضوعی که غالبا مورد غفلت است این به چه درد می خورد.

این فرمایش مرحوم نائینی اگر گسترده تر مطرح می شد بهتر بود، یعنی به تمام وجوه مرحوم آ[وند این نقض به قطع موضوعی مطرح می شد نه در خصوص اشکال لایکون ملتفتا الیه غالبا. چرا؟ برای اینکه در مورد اشکال عدم التفات خب مرحوم آخوند جواب می دهد، می گوید من گفتم غالبا مورد التفات نیست نظرم به موارد قطع طریقی محض است، اما موارد قطع موضوعی، وقتی خدا به من بگوید لاتشرب مقطوع الخمریة، خب این انگیزه می شود برای التفات به عنوان مقطوع الخمریة. در قطع موضوعی وقتی خدا می آید حکم را می برد روی قطع موضوعی، خود این از موجبات التفات به این قطع است، این می شود همان موارد نادر، چون قطع موضوعی نادر است. پس این نقض به این بخش از کلام مرحوم آخوند خوب نبود وارد بشود، به اصل مطلب ایشان به همان وجه اول و دوم هم مناسب بود مرحوم نائینی همین نقض را وارد کند. آنوقتی که مرحوم آخوند فرمود بالوجدان عنوان شرب مقطوع الخمریة از عناوین موجبه قبح نیست، آنجا مناسب بود مرحوم نائینی بگوید آقای آخوند چه جور شد پس شما در لاتشرب مقطوع الخمریة فرمودید که بله این از اقسام قطع موضوعی است، قطع موضوعی مثال معروفش همین است دیگر لاتشرب ما تقطع بأنه خمر، خب اگر از عناوین موجبه قبح نیست عنوان شرب مقطوع الخمریة، پس چه جور شد از عناوین موجبه حرمت شد؟ اگر هیچ تأثیری در قبح ندارد پس چرا تأثیر در حرمت گذاشته است. یا آن موقعی که مرحوم آخوند در وجه دومش گفت: لایتعلق القصد بعنوان شرب مقطوع الخمریة، مضمون مطلب ایشان این بود دیگر، عنوان شرب مقطوع الخمریة متعلق قصد و اراده نیست، خب خوب بود مرحوم نائینی اشکال می کرد می گفت یعنی در قطع موضوعی لاتشرب مقطوع الخمریة مولا نهی کرده است از فعل غیر اختیاری؟ اگر عنوان شرب مقطوع الخمریة عنوان غیر اختیاری است مولا نهی کرده از عنوان غیر اختیاری؟ نهی از عنوان غیر اختیاری که محال است. جا داشت مرحوم نائینی این نقض را به وجه اول و دوم مرحوم آخوند هم متوجه می کرد. چون این نقض به وجه سوم قابل جواب است.

سؤال وجواب: چیزی که منشأ قبح نیست مگر احکام شرعیه تابع ملاکات نیست؟

ما این جواب را دادیم از این نقض که گفتیم اما اینکه مرحوم آخوند گفت شرب مقطوع الخمریة موجب قبح نیست ولی موجب حرمت هست، چه اشکالی دارد؟ مگر اشکال دارد آدم مولا عنوانی را اخذ کند در موضوع حکم که منشأ قبح نیست. مفسده در شرب خمر است، اما مصلحت تسهیل اقتضاء می کند شارع فقط شرب مقطوع الخمریة را حرام کند. نه اینکه این عنوان دخیل است در حکم. نه، شرب خمر مفسده داشت ولی مصلحت تسهیل اقتضاء کرد شارع بیاید خصوص شرب مقطوع الخمریة را حرام کند، این اشکال ندارد. درست است این عنوان دخیل در قبح نیست اما می تواند موضوع حکم شرعی قرار بگیرد از باب اینکه مفاسد اجتماعیه را مولا در نظر می گیرد، مصلحت تسهیل را در نظر می گیرد که شرب محتمل الخمریة را حلال نکند، فقط شرب مقطوع الخمریه را حرام کند. ما همینجور جواب دادیم از اشکال به این نقض.

سؤال وجواب: احکام شرعیه است دیگر، حکمت اقتضاء می کند که شرب مقطوع الخمریة حرام بشود مطلقا ولو واقعا خمر نباشد. حکمت است دیگر. همان حکمتی که عده را برای زن واجب کرد بخاطر عدم اختلاط میاه، حالا یک زنی می گوید من سالهاست از زنم جدا بودم، خب باشد حکمت است. در احکام شرعیه حکمت درست می شود مصلحت تسهیل درست می شود خیلی از ملاکات است باعث می شود شارع حکم را ببرد روی شرب مقطوع الخمریة حرام، اما مرحوم آخوند می گوید این عنوان وجدانا منشأ قبح نیست، با هم تنافی ندارد. پس این نقض هم به این بخش از کلام مرحوم آخوند قابل جواب است.

مهم این است که مرحوم آخوند گفت عنوان شرب مقطوع الخمریة اختیاری نیست این را چکار کنیم. عنوان شرب مقطوع الخمریة اختیاری نیست، اگر اختیاری نیست پس چه جور شارع می گوید لاتشرب مقطوع الخمریة؟

محقق اصفهانی به این نقض به قطع موضوعی توجه داشته که چه جور مرحوم آخوند می گفت عنوان شرب مقطوع الخمریة این عنوان عنوان اختیاری نیست ولذا نمی تواند منشأ قبح بشود چون متعلق قصد نیست، پس اختیاری نیست، محقق اصفهانی می گوید یک وقت نقض نکنید به استاد ما که پس قطع موضوعی در لاتشرب مقطوع الخمریة چه می شود آن هم باید محال باشد چون می شود نهی از عنوان غیر اختیاری. محقق اصفهانی گفته نه این نقض وارد نیست، چون موضوع تکلیف غیر اختیاری باشد مهم نیست، مقطوع الخمریة موضوع تکلیف است، خب غیر اختیاری باشد. مثل عالج المرض، خب مرض موضوع تکلیف غیر اختیاری است، خب باشد. آنی که در تکلیف لازم است این است که فعل اختیاری باشد نه موضوع تکلیف. متعلق تکلیف اختیاری باشد نه موضوع تکلیف. لاتشرب مقطوع الخمریة، مقطوع الخمریة موضوع حرمت شرب است. موضوع غیر اختیاری باشد، این چه نقضی است به مرحوم آخوند می کنیم، مرحوم آخوند گفت عنوان مقطوع الخمریة چون غیر اختیاری است نمی تواند منشأ قبح بشود، شما می گوید پس دیگر لاتشرب مقطوع الخمریة هم نداشته باشیم، دیگر قطع موضوعی نداشته باشیم. این چه اشکالی است به استاد ما صاحب کفایه. خب عنوان مقطوع الخمریه غیر اختیاری باشد، موضوع تکلیف که اشکال ندارد غیر اختیاری باشد. مهم این است که مرحوم آخوند می گوید که عنوان غیر اختیاری نمی تواند منشأ قبح بشود اما موضوع تکلیف که می تواند بشود. ما چقدر موضوع های تکلیف داریم که غیر اختیاری اند. متعلق تکلیف باید اختیاری باشد. متعلق تکلیف هم شرب است، شرب اختیاری است. مقطوع الخمریة موضوع تکلیف است خب غیر اختیاری باشد مشکلی پیش نمی آید. مشکل این است که بخواهد یک عنوان غیر اختیاری منشأ قبح بشود.

این راجع به نقض هایی که به مرحوم آخوند وارد شده است، که از این نقض ها به نظر ما آن نقض هایی که دیروز کردیم و یک نقض هم که امروز کردیم که قتل مؤمن مترتب است بر روشن کردن برق، این نقض ها به مرحوم آخوند قابل جواب نیست. جناب آخوند آن نقض که دیروز کردیم که قتل انسانا باعتقاد أنه زید (چون با زید مشکل دارد) ثم تبین کونه عمروا، هر دو محقون الدم ونفس محترمه هستند، آیا شما می گوئید قتل مؤمن عمدا از او صادر نشده است چون گفتید ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد؟ این آقا قصد قتل زید را ولم یقع، وقع قتل عمرو و لم یقصد. این نقض دیروز و نقض امروز به روشن کردن برق با اینکه می داند یوجب قتل المؤمن.

مرحوم آخوند از این نقض ها نمی تواند جواب بدهد، ولی نمی رسیم بحث های حلی را مطرح کنیم، ولی سریع یک بحث فقهی مطرح کنم، ممکن است شما بگوئید راجع به آن نقض به قتل شخص باعتقاد أنه زید ثم تبین کونه عمروا بگوئید اینکه مهم نیست، این نقض قابل التزام است، صاحب جواهر در جواهر بحث قصاص تصریح می کند می گوید این قتل عمدی نیست. ملتزم شده صاحب جواهر. مثال می زند به سمّ، می گوید سمّی را گذاشت پیش شخصی به اعتقاد اینکه او زید است، او خورد وجان داد، هوا که روشن شد قاتل دید این زید نیست این عمرو بیچاره است. صاحب جواهر می گوید این قتل عمدی نیست، این قتل شبه عمد است علیه الدیة ولیس علیه القصاص. قتل عمدی نیست. پس نگوئید حرفهای صاحب کفایه خلاف ضرورت فقه است، اتفاقا حرف شما حرف بی منطقی است، کلام صاحب کفایه مطابق با جواهر است.

می گوئیم نه، ما هم ممکن است مثل صاحب جواهر بگوئیم این قصاص نمی شود، ممکن است، بحث اختلافی است که این قاتل این شخص باعتقاد انه زید ثم تبین انه عمرا آیا مستحق قصاص است از اولیاء دمی که ورثه عمرو هستند که می شود قتل عمد، بعضی ها اینجور گفته اند، ولی بعضی ها مثل مرحوم استاد آقای تبریزی وفاقا لصاحب الجواهر می فرمایند نه این قتل شبه عمد است این آقا باید دیه بدهد. چون قصد قتل این شخص را عمدا نکرد، این آقا عمرو را کشت قصد قتل عمرو را نداشت. در قصاص ممکن است استظهار بشود از ادله که موضوع قصاص تعمد به قتل این فرد از مؤمن است. من قتل مؤمنا متعمدا انحلالی است، هذا لم یقتل عمروا متعمدا. لم یقتل زیدا، اما قتل عمروا ولی لم یقتله متعمدا. انحلالی است.

ممکن است در قصاص اینجور بگوئیم، اما اشکال ما که به قصاص نبود، اشکال ما این بود که صاحب کفایه می گوید این آقا لم یصدر منه قتل طبیعی المؤمن اختیارا، من نمی گویم قصاص کنید این آقا را، ولی مرحوم آخوند می گوید اصلا این شخص فعل اختیاری از او صادر نشده است. این مشکل دارد، ولذا مستحق عذاب جنهم است خالدا فیها. اینکه دیگر مثل قصاص نیست. قصاص نمی شود اما مستحق عذاب حهنم است.

آن مثال زنا مثال خوبی است، زنا بامرأة باعتقد انها هند ثم بان أنها لیلی مگر می شود ملتزم شد که این مستحق حد نیست؟ پس قصاص یک حساب دیگری دارد.

اینها مطالب نقضی بود به مرحوم آخوند، اما خل مطلب که اشکال مرحوم آخوند از کجا شروع شده و کجا رفت و پیش کی درس خواند تا این اشکالات برایش به وجود آمد باشد انشاء الله روز شنبه ششم فروردین.